

Correction of phrases of Khaqani's Monshaât

S. Mahdavifar*

Abstract

AfzalodinBadilebn Ali KhaqaniShavani, in addition to Divan and Khatmolghareb, has written epistles and letters (Monshaât). The importance of these epistles and letters, beside literary value of them, is that they include important information about poet life. Because of difficulty of this text, the researches about these letters is very limited and finite. The best correction of these epistles and letters is undergone by Mohammad Roushan' efforts, in turn his correction is indebted to Minovi and Forozanfar guidance and decoding's. In this essay, we study and survey the record of a few phrases of this correction. I hope this attempt is a step to go forward the attempts of that learned and noble mans.

KeyWords

Khaqani, Monshaât, Correction, Difficulty, Personal Style, Incorrect Records.

* PhD Candidate, Ilam University

تصحیح عباراتی از کتاب منشآت خاقانی

سعید مهدوی فر

چکیده

از افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی، شاعر بزرگ قرن ششم، علاوه بر دیوان و مثنوی ختم الغرایب، نامه‌ها و منشآت به یادگار مانده است. ارزش ادبی این نامه‌ها همراه با اطلاعات مهمی درباره زندگی شاعر و حوادث عصر او، اهمیت زیادی به این نوشته‌ها داده است، اما دشواری‌ها و غرابت خاص متن به کاستی پژوهش درباره آن انجامیده است. تصحیح این نامه‌ها با تلاش محمد روشن و در سایه راهنمایی‌ها و گره‌گشایی‌های بزرگانی مثل مجتبی مینوی و بدیع‌الزمان فروزانفر انجام شده است. می‌توان گفت این تصحیح، جدیترین کاری است که تا کنون در زمینه خاقانی‌پژوهی صورت گرفته است. این جستار با هدف پیشبرد کوشش‌های فرزنانگان مذکور، تأملی در ضبط چندین عبارت از این تصحیح است.

واژه‌های کلیدی

خاقانی، منشآت، تصحیح، دشواری و غرابت، سبک شخصی، ضبط‌های نادرست

۱- مقدمه

یکی از نمونه‌های فاخر و برجسته نثر فارسی، نامه‌ها و منشآت است که خاقانی شروانی به هم‌عصران خود نوشته است. این نامه‌ها از جنبه‌های مختلف قابل توجه است و می‌تواند موضوع پژوهش قرار گیرد. تأمل در این نامه‌ها نه تنها گره‌گشای نکات بسیاری از زندگی شخصی خاقانی است، بلکه در تبیین برخی از رویدادهای سیاسی و اجتماعی عصر شاعر، اهمیت فراوانی دارد. از حکومت محلی شروانشاهان، اطلاعات زیادی در دست نیست. منشآت می‌تواند در شناخت ایشان و برخی از روابط آنها با حکومت‌های دیگر، جایگاه بسیار مفیدی داشته باشد. به‌ویژه اینکه خاقانی خود از نظر سیاسی و اجتماعی شخصیت تأثیرگذاری بوده است. این موضوع از نامه‌های بین او و شروانشاه و یا امرا و حاکمان دیگر به‌خوبی آشکار است.

از منظر ادبی و فنّ نویسندگی نیز همین بس که خاقانی طریق غریب و سبک شخصی خود را به رسایل و قصایدش اختصاص می‌دهد: «چون الفاظ از کثرت استعمال دست‌زده و پای‌مال شده است، حقیقت است که اصحاب خواطر لامعه و قریحه ناصعه به هر عهد، دست تصرف در الفاظ خاص بریزند و آن را چندان در قوانین کتابت به کار دارند که معهود و مألوف شود و اگر بدل نقیر و قطمیر، فتیل و فسیط که هم از دانه خرما باشد، در عبارت آورند چه عجب؟ و به عوض عجر و بجر، صفاق و مراق که هم بدان معنی نسبت دارد، مثل سازند چه زیان؟ و من کهتر نمی‌گویم که آن الفاظ امثال را به کلی قذف و حذف کنند و در سلک مقالات و سبک رسالات و نسج منثورات و حوک منظومات به کار ندارند، اما غرض آن است که مستعمالات، بیشتر حشو و ناقص می‌نماید؛ چنان که لفظ «حکیم»، اگرچه آفریدگار جلّ ذکره حکیم دانند و قرآن حکیم خوانند، اما چون رزاق بصیرش خوانند، نزدیکتر آید به قبول طبع. مگر آن عبارت عور را به زیور معانی غریب برآیند آراستن و لفظ حکیم را تالی لفظ سابق کنند و گویند: امیر النحل علی ولی بود، اما حکمت به کمال داشت و جعفر صادق عالم مطلق بود، اما حساب نیک دانست... و هذیانات و الفاظ شواذ را که ندانند ترصیع کردن و به جر الثقیل در نظم و نثر کشند، متکلف آید و هزار بار شنیع‌تر از آن مستعمل دست‌مال نماید و غایت شعوه‌خاطر آن است که مصنوع را مطبوع نمایند و الفاظ دور از طبع را به قبول و اسماع طباع نزدیک گردانند؛ چنان که مراسم در رسایل و قصاید» (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۱۷۴ و ۱۷۵). همان عناصر سبکی، گرایش‌های زبانی، هنری و فکری که در قصاید پرصلابت او مشاهده می‌شود با شدت و تندی بیشتری در رسایل او جلوه‌گر است، با این تفاوت که منشآت، گاهی گوی سبقت از قصاید می‌رباید و دشوارتر و غریب‌تر می‌شود، به‌ویژه آنکه سخنور از قید و بندهای نظم، فارغ است. با همه این نکات، استواری و فخامت کلام، همچنان برقرار است. باید گفت که منشآت بیش از آثار دیگر سخنور، رنگ و بوی او را دارد و به تعبیر دقیق‌تر بیش از هر اثر دیگری خاقانی‌وار است. مقام او نه تنها در نثر پارسی، بلکه در نثر عربی نیز بسیار بلند بوده است؛ به طوری که خلیفه عباسی، المقتفی، منصب دبیری را به او پیشنهاد می‌کند^۱ و جالب‌تر اینکه با جواب منفی سخنور روبه‌رو می‌شود:

خلیفه گوید: «خاقانیا! دبیری کن
 دیبیرم آری سحرآفرین گه انشا
 به دستگاه دبیری مرا چه فخر که من
 کلاه عاریتی را چرا سپارم سر؟
 که پایگاه تو را بر فلک گذارم سر»
 ولیک زحمت این شغل را ندارم سر
 به پایگاه وزیری فرونیارم سر

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۸۶۶)^۲

خاقانی در ایامی از نوشتن نامه منع شده بود^۳ و در جریان عزیمت نافرجام به خراسان نیز تعدادی از رسایل او گم شد^۴، اما بی‌شک به فراخور مقام بلند، روابط اجتماعی مختلف و زندگی پر فراز و فرود خود نامه‌های زیادی نوشته است. از این نامه‌ها آنچه تا کنون شناخته و به دست ما رسیده است، حدود شصت نامه بر اساس چاپ محمد روشن است. با وجود تلاش فراوان مصحح و یاری چند تن از محققان بزرگ ادب فارسی، غرابت و دشواری منشآت، وجود برخی غلط‌ها و لغزش‌ها را در این متن، موجه می‌کند. بنابراین ضبط‌های نادرست و غلط‌هایی در این اثر دیده می‌شود که تصحیح آنها می‌تواند بر پیراستگی این متن بیفزاید. جستار حاضر، تحقیق درباره این طرح است.

۱-۱ پیشینه پژوهش

کندوکاو درباره نامه‌های خاقانی و انتشار آن در دوره معاصر به آغاز سده چهاردهم برمی‌گردد که وحید دستگردی

برای نخستین بار نامه‌ای از خاقانی را در نشریه *ارمغان* چاپ کرد. بعدها دانشور مشهور ترک، احمد آتش، تأملاتی درباره منشآت داشت و توانست نامه‌های متعددی از خاقانی را شناسایی و معرفی کند.^۵ تلاش‌های این محقق سبب شد تا بستر لازم برای چاپ مجموعه‌ای از نامه‌های خاقانی فراهم شود. این امر با کوشش شایسته تحسین محمد روشن و از طریق هدایت و یاری بزرگانی مثل مجتبی مینوی، بدیع‌الزمان فروزانفر، سید محمد فرزانه و حسین خطیبی حاصل شد. منشآت خاقانی در اصل، پایان‌نامه تحصیلی مصحح در دانشگاه تهران بوده است که با راهنمایی حسین خطیبی در سال ۱۳۳۷ به پایان رسید. محمد روشن در این نوشته، بیست و پنج نامه خاقانی را تصحیح کرد. تکاپوی روشن پس از این اثر همچنان ادامه یافت تا اینکه توانست در سال ۱۳۴۹ چاپ مناسبی از منشآت عرضه کند. از این تاریخ تا کنون که چهل و چند سال از آن می‌گذرد، پژوهش درباره منشآت، بسیار اندک و ناچیز بوده است. به نظر می‌رسد علت اصلی این اندکی را باید در خود اثر جست. دیریابی و دشواری متن، کار را برای پژوهشگران، بسیار دشوار کرده است. نگارنده این سطور پیش از این در جستاری با عنوان «تصحیح تحریفی از منشآت خاقانی» (ر.ک: مهدوی فر، ۱۳۹۰: ۱۰۰) تصحیح تحریف «پری‌مار» به «پری‌ناز» را در نامه خاقانی به سیف‌الدین، دارای در بند، انجام داده است.

۲-۱ روش پژوهش

در این جستار تلاش شده است با بهره‌گیری از معیارهای برگرفته از سبک شخصی خاقانی و بر اساس برخی از دست‌نویس‌های منشآت و نیز نسخه‌بدل‌های متن تصحیح‌شده، بعضی ضبط‌های چاپ روشن، به صورت انتقادی و علمی تصحیح شود. به طور کلی، این تصحیحات با شواهدی از دیوان و ختم/الغرایب تأیید می‌شود. پس از بیان نمونه‌ها، ضبط پیشنهادی، بیان می‌شود و وجه یا وجه اصالت آن تبیین و تحلیل می‌شود.

۲- بحث اصلی

ص ۴: «برگ انجیر به ضدی کف خضیب، پنجه سبز برمی‌گشاد. پشه شناع به رغم سنان آفتاب زرین، سنان زوبین می‌زد».

می‌توان دریافت که جمله پایانی بهنجار نیست. در نسخه شهید علی پاشا، «زرین سنان» ثبت نشده است. با این ضبط، ساختار تصویری و معنوی کلام سامان می‌یابد: پشه زشت با وجود پرتو سنان‌گون خورشید، زوبین می‌زد. در این جا «زوبین» استعاره از نیش پشه است. در دیوان نیز این تصویر به کار رفته است:

مگو که دهر کجا خون خورد که نیست دهانش

بین به پشه که زوبین زن است و نیست کیا

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۸)

«کیا» عنوانی برای حاکمان نواحی گیلانی و دیلمان است که زوبین از ویژگی‌ها و به تعبیر خاقانی از پیرایه‌های ایشان

است:

تندی کنی و خیره‌کشیت آیین است تو دیلمی و عادت دیلم این است

زوبینت ز نرگس، سپر از نسرین است پیرایه دیلم سپر و زوبین است

(همان: ۸)؛ (ر.ک: مهدوی فر، ۱۳۹۱: ۱۳۸)

ص ۵: «سیمای ماه دارد. ماه، هر ماه دو روز در شکم، ماهی پروار یابد، او ماهی را در شکم خویش پروراند». در اینجا از وصف رودخانه «گر» سخن می‌رود. خوانش متن، اختلال در کلام را موجب شده است. ویرگول در «شکم، ماهی» زاید به نظر می‌رسد؛ زیرا «شکم ماهی» یا «بطن الحوت» منزل بیست و هشتم ماه است. ابوریحان در *التفهیم* می‌نویسد: «و نام منزل بیست و هشتم بطن الحوت و این کوی است روشن بر سر آن زن با زنجیر [أمرأه المسلسله] و نزدیک وی ستارگان خرد اند بر خم کشیده و تازیان ماهی را از آن ساختند، وین ستاره به شکم ماهی همی افتد و فراخی این شکم، بطن را «شکمک» نام کردند. و گروهی این منزل بیست و هشتم را «رشا» نام کردند؛ زیرا آن ستارگان را که ماهی از آن آمد به رسن تشبیه کنند تا دول بی‌رسن نباشد (بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۱۳)، ر.ک: (صوفی، ۱۳۸۱: ۱۱۶)، (بیرونی، ۱۳۶۳: ۵۵۷)، (مسعودی بخاری، ۱۳۸۲: ۱۱۵)، (رازی، ۱۳۸۲: ۵۵۴)، (ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۴۴)، (رازی، ۱۳۶۲: ۳۰۵-۳۰۷)، (مصفی، ۱۳۸۸: ذیل بطن الحوت/رشا).

ص ۵: «درین حالت میغ از گوشه هوا کم کم درمی‌آمد، قباى ممزج آفتاب را زر همی‌برد».

در دو نسخه شهید علی پاشا و سپهسالار به جای «زر همی‌برد»، «زره می‌زد» ثبت شده است که ضبط قابل توجه و ترجیح است. باید افزود که «قبازره‌زدن» بارها در آثار خاقانی به کار رفته است و در شواهدی نیز مشبه به برای ابر است:

زریں قبازره زن از ابر سحرگهی کآنجا چو پیک بسته‌قبا می‌فرستم

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۵۵۷)

صبح فک‌پوش را ابر زره زد قبا برد کلاه زرش قندز شب را ز تاب

(همان: ۴۵)

ساخت فروکند ز اسپ، آینه بندد آسمان صبح قبازره زند، ابر کند زره‌گری

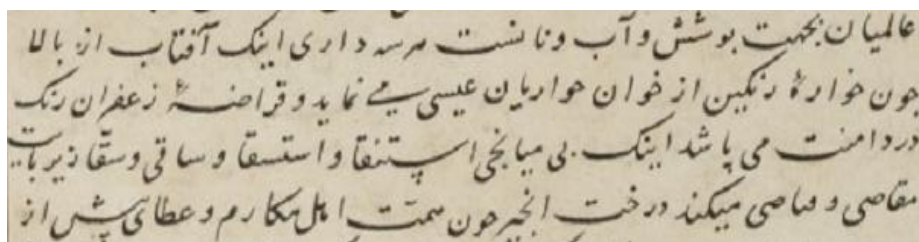
(همان: ۴۲۶)

خاقانی در نامه‌ای نیز خطاب به خورشید می‌گوید: «روزهاست که آسمان کعبه‌نمای را حجرالاسود می‌نمایی. در معسکر پسرزاده خلیفه، جامه خلیع نشان می‌داری. مگر از تیغ شاه ترسیده‌ای که در ابر زره‌تاب خزیده‌ای؟ قبازره‌زده در جوشن سیه شده‌ای» (خاقانی، ۱۳۸۴: ۸۶)، ر.ک: (مهدوی فر، ۱۳۹۰: ۲۲۲ و ۲۲۳). به نظر می‌رسد غرابت این تعبیر، تحریف آن را موجب شده است. گویا «قبازره‌زدن» در اینجا به معنای ساختن قبایی زره‌گون است و میغ با تشبیه مضموری به قبازره مانند شده است.

ص ۶ و ۷: «اینک آفتاب از بالا چون خوان حواریان عیسی، قرص خواره رنگین می‌نماید و قراضه زعفران‌رنگ

در دامت می‌پاشد».

در نسخه لالا اسماعیل، عبارت نخست به این صورت آمده است: «اینک آفتاب از بالا چون خواره رنگین از خوان حواریان عیسی قرص می‌نماید». در نسخه پاریس نیز همین ضبط است که در نسخه‌های منشآت از آن یاد نشده است:



بر اساس اصالت تصویری، همین ضبط، صورت اصیل کلام است؛ زیرا در حوزه مشبّه‌به، خواره نسبت به خوان حواریان مسیح، اصالت بیشتری دارد؛ چنان که در جای دیگری از منشآت آمده است: «صباغ باغ مینا و چراغ راغ پیروزه که آفتاب است، حواری آسا از حوالی خوان مسیح، قرص خواره به طفلان دو گهواره و هفت قماط که انسان العین می‌گویند، کی نماید؟» (خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۱۷) و نیز در دیوان آمده است:

هم کاسگی ذره بس فخر نیست آن را کز خور خواره آمد و از ماه نو خلالش

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۲۹)^۷

ص ۱۰: «پیش آسیب صواعق حادثات چه بنگه موری و چه تخت هواپیمای سلیمانی؛ چه مفحص قطاتی، چه قلّه قاف سیمرغی؛ چه کاسه سر امیر کاسانی، چه کاشانه وزیر کاشانی؛ چه سریر کیانی چه سدر کتانی؛ چه ایوان کسروی، چه صومعه پیرزن مدائنی؛ چه احیاء صنایع هاشمی، چه خرپشته مسکین دارمی».

در نسخه بدل، درباره «احیاء» آمده است که در همه نسخ «اخباء» ثبت شده است. به نظر می‌رسد ضبط مرجح همین اخباء باشد. «أخباء» جمع «خباء» است، در تاج العروس آمده است: «جَمْعُ الْخِبَاءِ: الْأَخْبِيَةُ، بغيرِ هَمْزٍ و أَخْبَاءُ» (حسینی الزبیدی، ۱۴۲۲: ذیل خبی). درباره این دو جمع نوشته‌اند: «فالمعروف فی جمع خباء، أخبیه و كذلك تجمع فعال و فعيل فی القليل علی أفعله، كمثل و أمثله و سقاء و أسقيه و رغيف و أرغفه و قد جمع فعيل علی أفعال كیتيم و أیتام و شریف و أشرف و یمین و ایمان و هذا قیاس خباء و أخباء (ابن بطلال، ۱۴۲۳: ج ۶: ۹۵). ابن الأثیر نیز در النهایه حدیثی به این شرح آورده است: «أهل خِبَاءٍ أو أَخْبَاءُ» (ابن الأثیر، ۱۳۶۷: ج ۲: ۹) و درباره «خباء» چنین نوشته است: «أحدُ بیوتِ العرب من وبر أو صوف و لا یكون من شعر و یكون علی عَمودَینِ أو ثلاثَ (همان‌جا)، ر.ک: (حسینی الزبیدی، ۱۴۲۲: ذیل خبی)، (ابن منظور، بی تا: ذیل خبا).

در نامه‌ای دیگر آمده است: «پیش صدمه زلزال آفات که هادم اللذات است، چه بنگه موری، چه شبستان سلیمانی؛ چه نی‌بست پیرزنی، چه ایوان نوشروانی؛ چه خان عنکبوتی، چه باره اسکندری؛ چه مفحص قطاه، چه قیصریه و قصر قیصری؛^۸ چه خرپشته سادات هاشمی، چه مسکن مسکین دارمی» (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۵۸). چنان که معلوم می‌شود این قسمت از کلام نیز با «أخباء» در تناسب است.

ص ۱۲: «مهران و دوستان چنان گمان برند که معاودت بنده به شروان که دارالاحن و دیرالمحن است، زیادت مراد و مرام و امل، مال و لام و اسپ و ستام باشد. الحق که اینجا رسید، آن زیادت، نقش زیاد شد و از آن مراد، مرد یافت و از آن مرام، گرام و از آن امل، الم و از آن لام، ملام و از آن اسپ، آسیب و از آن ستام، ستم».

به نظر می‌رسد ضبط اصلی «زیادت مراد و ...»، «زیادت و مراد و ...» باشد؛ زیرا تنها در این صورت است که اصالت قرینگی کلام بسامان می‌شود. قسمت دیگر کلام، یعنی «آن زیادت، نقش زیاد شد و از آن مراد، مرد یافت و ...» نیز اصالت این ضبط را تأیید می‌کند. بر اساس همین هنجار می‌توان عبارات دیگری از منشآت را تصحیح کرد، از جمله دو عبارتی که در ادامه می‌آید.

ص ۱۷: «عطارد سخن از حضيض و وبال ایمن شد. از احتراق و رجوع پرداخته گشت. بحمدالله اکنون به اوج و استقامت نزدیک است، اگرچه از خانه خویش دور است» که در متن به صورت نادرست «حضيض وبال» و «اوج استقامت» ثبت شده است. «حضيض»، «وبال»، «اوج» و «استقامت» هر یک اصطلاح خاصی در نجوم است.^۹

ص ۱۳: «امروز که روزگار درگشت و بخت دانش برگشت، بیدانجیر کوتاه عمر که ثمرتش به مگس سگ ماند، لاف بادانجیری می‌زند».

در نسخه شهید علی پاشا این عبارت بعد از فعل «برگشت» آمده است: «خرگوش خثی حایض دعوی شیرمردی می‌کند». این عبارت نه تنها با اصالت تصویری و مضمون‌سازی‌های خاقانی همخوانی دارد، بلکه با پشتوانه فرهنگی او نیز در سازگاری کامل است؛ یعنی دو عنصر اساسی تشکیل‌دهنده بن‌مایه‌های سخن خاقانی، این عبارت را اصیل می‌دانند. باید افزود که خرگوش در پشتوانه فرهنگی خاقانی دو صفت برجسته دارد: یکی خثی بودن و دیگری داشتن حیض. برخی از قدما خرگوش را یک سال ماده و یک سال نر می‌دانستند. در عجایب المخلوقات قزوینی آمده است: «حیوانی کثیر التوالد است در سالی نر و سالی ماده» (قزوینی، بی تا: ۴۰۸). صاحب فرخ‌نامه می‌نویسد: «حکیمان گفته‌اند که خرگوش، یک سال نر باشد و یک سال ماده» (جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۴۷)، ر.ک: (حسینی، بی تا: ۶۰ و ۶۱)، (دمیری، بی تا، ج ۱: ۱۹). اما حقیقت آن است که این سخن، اساسی ندارد و تنها باوری در میان متقدمان بوده است. البته برخی از قدما ضمن نقل این باور به نادرستی آن نیز اشاره کرده‌اند. شهردان ابن ابی‌الخیر در نزهت‌نامه علائی در این باره چنین می‌گوید: «و گویند نر، ماده گردد و ماده نر و بر آن بچه کنند و درست نیست» (رازی، ۱۳۶۲: ۱۰۰). صاحب مخزن الأدویه نیز چنین می‌نویسد: «و گویند منقلب می‌گردد نر آن به ماده و بالعکس و اصلی ندارد، بلکه یک سال نر آن بسیار مست و قوی می‌گردد و یک سال ماده آن و لهذا شبهه نموده آن را گفته‌اند» (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۱۱۷). در دیوان آمده است:

سرنجگی چه سیرت خرگوش خثی است	ترس از هژبر دار در آن صورت نری
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۹۲۵)	
گر ز مردی دم زخم ای شیرمردان مشنوید	ز آنکه چون خرگوش گاهی ماده و گاهی نرم
	(همان: ۲۵۰)
خرگوشک است خثی زن‌مرده در دو وقت	هم حیض و هم زناش، گهی ماده گه نرک
	(همان: ۷۸۱)
زن‌مرده‌ای است نفس چون خرگوش و هر نفس	نامش به شیر شرزه هیجا برآورد
	(همان: ۲۴۶)

ویژگی دیگر خرگوش ماده، حیض بودن است. دمیری می‌نویسد: «الذی یحیض من الحيوان أربعه: المرأه و الضبع و الخفاش و الارنب» (دمیری، بی تا: ج ۱: ۲۰)، ر.ک: (قزوینی، بی تا: ۴۰۸)، (طوسی، ۱۳۸۷: ۵۹۲)، (رازی، ۱۳۶۲: ۱۰۰). در دیوان گفته است:

چو طاووست چه باید لبس اگر باز هواگیری	چو خرگوشت چه باید حیض اگر شیر نیستانی
	(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۴۱۲)
شاعران حیض حسد یافته چون خرگوش‌اند	تا ز من شیردلان نکتۀ عذرا شنوند
	(همان: ۱۰۴)
پیش سگ درگهت از فزع دستبرد	گردد خرگوش‌وار حیض شیر اجم
	(همان: ۲۶۳)

از صهیل اسب شیرآشوب او خرگوش وار	بس دم الحیضا که شیران ژیان افشاندند
(همان: ۱۰۹)	
طمع حیض مرد است و من می برم سر	طمع را کز اهل سخا می گریزم
که خرگوش حیض النساء دارد و من	پلنگم ز حیض النساء می گریزم
(همان: ۲۹۱)	
یا دم الحیضی که از خرگوش ریخت	بر سر شیر ژیان خواهم فشاند
(همان: ۱۴۲)	

پیوند خرگوش و شیر نیز در شعر خاقانی شواهد متعددی دارد که نمونه‌هایی از آن را در ابیات ذکر شده می‌توان دید. ص ۱۶: «و اندر آن جماعت همان سگالش کشتن شصت تن و غارتیدن سیصد خانه می‌کردند و یک عدد فرو نمی‌نهادند. و در سیصد و شصت رگ ایشان نمی‌گشت که رفیع الدرجات در بیست و چهار ساعت سیصد و شصت درج را به عجایب آبستن گردانیده است که دولت ایشان به سیصد و شصت روز نخواهد کشید که آزار و نیشان امان و امانی بازیاوند. و چون پنج روز مسترقه در آبان و آذر بدکامی و ناکامی فروشدند؛ چنانکه از ایشان هیچ اثری نماند».

در نسخه شهید علی پاشا «چون پنج روز مسترقه در آخر آبان و آذر بدکامی و ناکامی فروشدند» آمده است. چنان که پیداست اختلاف این نسخه با متن منشآت در افزون‌داشتن واژه «آخر» است. آنچه لازم می‌نماید حضور همین واژه است، زیرا «پنج روز مسترقه» یا همان «خمسۀ مسترقه» و «پنجۀ دزدیده»، پنج روزی است که در تقویم ایرانی به روزهای سال سیصد و شصت روزی می‌افزودند تا اندازه سال را ثابت نگه دارند. این پنج روز را در قدیم به آخر آبان و بعدها به آخر اسفند می‌افزودند (انوری، ۱۳۸۶: ذیل خمسه). ابوریحان در این باره چنین می‌گوید: «سال حقیقی، سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز است. پارسیان، پنج روز دیگر سال را «پنجی» و «اندرگاه» گویند و نیز این پنج روز دیگر را «ایام مسروقه» و یا «مسترقه» می‌نامند؛ زیرا که در شمار هیچ یک از شهر، محسوب نمی‌شود. پارسیان، این پنجۀ دزدیده را میان آبان و آذرماه قرار دادند و نام‌هایی که از برای پنج روز گذاشتند، غیر از نام‌هایی است که از برای ایام هر ماه نهاده‌اند و من این اسامی را در دو کتاب و یا از دو نفر یکسان شنیده‌ام و آن نام‌ها را در کتابی با این اسامی یافتیم: «اهنود»، «اشتود»، «اسفندمد»، «خشت»، «هشتوشت». سبب اینکه پنج روز زاید را به اواخر آبان‌ماه و میان آذرماه قرار می‌دادند این بود که فارسیان چنین گمان می‌کردند که مبدأ سال‌های ایشان از آغاز آفرینش نخستین انسان است و آن روز هر مزد در ماه فروردین بوده که آفتاب در نقطه اعتدال ربیعی و در میان آسمان بوده و این وقت آغاز سال هفت هزارمین از سال‌های عالم است. فارسیان گفته‌اند که چون زرتشت آمد و سال‌ها را به ماه‌هایی که از این چهاریک‌ها درست شده بود کیسه کرد، زمان به نخستین حال خود گشت و زرتشت ایشان را امر کرد که پس از او نیز چنین کنند و آن ماه را که کیسه می‌شود به نام دیگری جداگانه نخوانند و اسم ماهی را هم تکرار نکنند و فارسیان فرموده او را نوبت‌ها و دفعاتی پی در پی به کار بستند و هر وقت که کیسه می‌شد از اشتباه این امر می‌ترسیدند. پس پنج روز را نقل می‌دادند و در آخر شهری که نوبت کیسه بدان رسیده می‌گذاشتند و از برای جلالت این امر و عموم منفعت آن برای خاص و عام و رعیت و پادشاه و حکمتی که در این کیسه است و اعمالی که باید در چنین ماهی کنند، اگر وقت کیسه مملکت مغشوش بود از انجام آن صرف نظر می‌کردند و می‌گذاشتند که دو ماه تمام شود و یک‌بارۀ دو ماه را در دفعه

دوم کیسه می‌کردند و یا کیسه را پیش می‌انداختند؛ چنان که در زمان یزدگرد بن شاهپور چنین کردند و آن آخرین کیسه‌ای بود که در دولت فارسین انجام گرفت و متولّی این کار یکی از وزرا بود که او را «یزدگرد هزاری» می‌گفتند و در آن وقت نوبت کیسه به آبان ماه رسیده بود و اندرگاه را به آخر آن ملحق کردند و چون امر کیسه اهمال شد در همین آبان بماند (بیرونی، ۱۳۶۳: ۶۹-۷۲)، (ر.ک: قطان مروزی، ۱۳۹۰: ۱۷۴-۱۷۶)».

با کمک این نسخه، تصحیح دیگری نیز در این بخش انجام می‌شود. این نسخه بعد از «اثری»، «و نشانی» ثبت کرده است. این افزوده نه تنها بر اساس اصالت قرینگی، بلکه بر مبنای اصالت تصویری نیز برتر است. در دیوان آمده است:

هر سال چو پنج روز تقویم گم‌بوده بی‌نشان چه باشی؟

از کیسه سال و ماه چو آن پنج دزدیده رایگان چه باشی؟

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۵۱۱)

ص ۴۳: «به خواص ده انامل شریف در اصلاح حالات بسیط که سریان شریان را گفته‌اند و تعدیل هشت مزاجات متضاد و ترتیب هفت ولایت ممالک اجساد و ترتیب شش استوار که اسباب ضروری خوانند و تقویت پنج جاسوس حسی و مراعات چهار رئیس جسمانی و حفظ سه پادشاه روحانی، دو مردمه چشم آفرینش و تک دانه عقد روزگار باد».

به نظر می‌رسد بر اساس تعمد ویژه خاقانی در بهره‌گیری از شماره‌ها و اعداد، «یک‌دانه»^۱ بر «تک‌دانه» ترجیح دارد. در دیوان و ختم‌الغرایب آمده است:

یک‌دانه آفتاب بی تو بر گردن آسمان مینام

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۳۰۷)

هر ذری از آن هزار گوهر یک‌دانه گردن دوپیکر

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷: ۴۴)

به طور کلی، شیرین‌کاری‌های خاقانی در کاربرد برجسته اعداد یکی از اختصاصات سبکی اوست که در آثارش شواهد متعدّد دارد:

یک دو شد از سه حرفش چار اصل و پنج شعبه شش روز و هفت خسرو نه قصر و هشت منظر

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۸۹)

جاه او در یک دو ساعت بر سه بعد و چار طبع پنج نوبت می‌زند در شش سوی این هفت خوان

(همان: ۳۲۷)

بردم از نراد گیتی یک دو داو اندر سه زخم گرچه از چار آخشیج و پنج حس در ششدرم

(همان: ۲۴۸)

به چار نفس و سه روح و دو صحن و یک فطرت به یک رقیب و دو فرع و سه نوع و چار اسباب

(همان: ۵۲)

در یک سر ناخن از دو دستش صد شیر نر ژبان بی‌نم

او شاه سه وقت و چار ملّت بر شاه مدیح‌خوان بی‌نم

دهر از فزعیش به پنج هنگام در ششدر امتحان بیبیم
 از هفت سپهر و هشت خلدش روز آخر و شبستان بیبیم
 نه چرخ ز قلم کف شاه مستستی ده بنان بیبیم
 (همان: ۲۶۹)

بعد از عبارت یادشده نیز ترتیب شمار را از یک تا ده رعایت کرده است: «و ذات شریف مجلس سامی که علق نفیس یک فطرت است که «اول ما خلق الله العقل» و محصول دو نشأه و مهین نتیجه سه اعراض و طراز کمال چهار علت و منتهی ادراک پنج مدرک باطن و روی بازار شش روز خلقت و مصباح زینت هفت مشکاه سماوی و ناقد عیارشناس هشت معنی عقول که اول آن انفاق متکلمان است و اوسط و آخر، اصلاح محققان و تأویل شناس نه آیات حواس که خواص بصیرت راست و شناسایی ده مقولات منطقی که ارباب حقایق خوانند، از هجوم نکبات آسمانی و لزوم لزببات زمانی امد الایام و سجیس الیالی محروس حال و معصوم باد» (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۴۳ و ۴۴).^{۱۱}

ص ۸۷: «و کلب شامی و یمانی که شعریان می خوانند و اسد و ثور که خانه بنگاه تو دانند».

پیدااست که باید بعد از خانه «و» باشد تا کلام نظم یابد و اصالت قرینه بودن حفظ شود. سخن در خطاب خورشید است. گویا بنگاه خواندن ثور به آن سبب است که این برج، برج گندم فروشان و کیلان و برزگران است (ر.ک: مصفی، ۱۳۸۸: ذیل ثور).

ص ۸۹: «چون خانه از ایوان نوشروان عادل و قصر قیصر هرقل درگذشت و در کل اوقات برای طوفان آفات از امان خانه نوح کمتر نیست».

«قصر قیصر هرقل» در اصل باید «قصر قیصریه هرقل» بوده باشد. در دیوان نیز از این قصر سخن گفته است:

ای خاک بارگاه تو و خوک پایگاه هم قصر قیصریه و هم قیصر آمده
 (خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۵۳۶)

آذین باغ دولت و هارون درگهت از قصر قیصریه و قیصر نکوتر است
 (همان: ۷۶)

در نامه دیگری نیز آمده است: «پیش صدمه زلزال آفات که هادم اللذات است، چه بنگه موری، چه شبستان سلیمانی؛ چه نی بست پیرزنی، چه ایوان نوشروانی؛ چه خان عنکبوتی، چه باره اسکندری؛ چه مفحص قطاه، چه قیصریه و قصر قیصری؛ چه خرپشته سادات هاشمی، چه مسکن مسکین دارمی» (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۵۸). یکی از نسخه بدلها به جای «قیصریه و قصر قیصری»، «قیصریه قیصری» آورده است و این ضبط برتری دارد، مگر اینکه کلام چنین تصحیح شود: «قصر قیصریه قیصری». با وجود این، به نظر می رسد همان ضبط «قیصریه قیصری» بهتر باشد.

ص ۹۰: «قامتی چون الف، سوزنی غمزه سوزن شکاف، چشم و دهان از چشمه سوزن تنگ تر، که به سر سوزن مرغان بهشت را بر جامه بنگارد».

به نظر می رسد در خوانش کلام، لغزشی صورت گرفته باشد. بهتر است بخش نخست کلام را چنین خواند: «قامتی چون الف سوزنی». «الف سوزنی» در دیوان نیز به کار رفته است:

در عملش میرنحل نیزه کشیده چو نخل غرقه صد نیزه خون اهل طعان و ضراب
چون الف سوزنی نیزه و بنیاد کفر چون بن سوزن به قهر کرده خراب و بیاب
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۴۴)

به جز این دو، اصالت قرینه و بدیعی نیز این نظر را تأیید می‌کند؛ زیرا شاعر بر آن بوده است تا سوزن را در همه بخش‌های کلام تکرار کند و آنها را قرینه یکدیگر قرار دهد.

ص ۱۱۸: «معلول است؛ گاه صفرا بر صفحه چهره پیدا کند، گه بهق بر بشره تن پدید آرد. به زن رعنا ماند که سر از هر روزنی فروکند، در زناء العیون افتد. در نماز شام در جنابت بماند؛ پس به چشمه مغرب غسل برآرد». سخن درباره آفتاب است. به نظر می‌رسد قسمت پایانی کلام باید چنین باشد: «پس به چشمه گرم مغرب غسل برآرد». در نسخه بدل «کرم» ثبت شده که همان گرم است. این تصویر در دیوان نیز به کار رفته است:

عریان ز حوض ماهی سوی بره روان شد همچون بره برآمد پوشیده صوف اصفر
ویحک نه هر شبانگه در آب گرم مغرب غسلش دهند و پوشند آن حله مزعفر
گویی جنابتش بود از لعبتان دیده کو را به حوض ماهی دادند غسل دیگر
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۹۲)

از سوی دیگر گرم برابر است با «حَمِيَّة» که در قرآن درباره غروب کردن آفتاب آمده است: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ...» (الکهف: ۱۸: ۸۶) و مطمئناً خاقانی به آن نظر داشته است.

ص ۱۵۱ و ۱۵۲: «و یمین الله که اصغر الخدم را در همه عمر غایت قصوای تمنی آن بوده است که روزی به خدمت آستان معلی فرصت اتصال یابد تا در آن قباب معالی و جناب معلی اعلی^{۱۲} بارگاه جهاننداری که آنجا پرویز و بهرام استادسرای و چاکر و غلام زبید، در صف النعال خدم هم‌سلک پیشکاران شود».

در نسخه شهید علی پاشا به جای «چاکر»، «شاگرد» ثبت شده است که ضبط اصیل است. «شاگردغلام» تعبیری است که برای تناسب با «استادسرا» ساخته شده است و ظاهراً تنها به خاقانی اختصاص دارد. این تعبیر در جاهای دیگری از آثار خاقانی نیز به کار رفته است، از جمله در منشآت آمده است: «خاندان سامانیان سامان صواب پذیرفت. دودمان بهرامیان بهره نصرت بازیافت. سر شاگردغلامان عام که شیطان کفر داشت، خاک آلود گشت. تاج استادسرایان خاص که سلطان دین داشت، به کنگره آسمان رسید» و نیز در ختم/الغریب که صفری آق‌قلعه در ثبت آن بدخوانی کرده است:

استادسرای هفت رخشان شاگرد غلام خاص ایشان
(ر.ک: خاقانی شروانی، ۱۳۸۷: ۴۰)

همان طور که دیده می‌شود، نقش‌نمای اضافه در واژه شاگرد زاید است. این تعبیر در دیوان به صورت «شاگردغلامانه» و «شاگردغلامی» به کار رفته است:

شکل شاگردغلامانه مکن گرچه این قاعده مرتسم است
زانکه شاگردغلامی نکنند عقل کاستادسرای قدم است
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۸۲۱)

سجادی نیز در فرهنگ دیوان تعبیر را به گونه نادرستی خوانده است و بیت نخست را چنین ثبت کرده است:

شکل شاگرد، غلامانه مکن گرچه این قاعده مرتسم است

(سجادی، ۱۳۸۲: ذیل غلامانه)

گفتنی است که اصالت قرینه بودن نیز ضبط بیان شده را تأیید می کند.

ص ۱۶۶: «کهنتر ندانست آن تشریف را تعویذ محمدی شمارد یا بر ملک دست راست سپارد یا خاتم سلیمان

پندارد یا به ملک دست چپ گمارد».

به نظر می رسد «یا»ی اول و دوم تصحیف «تا» باشد. در نامه دیگری چنین گفته است: «و به بوسیدن توقیع لب آتش آلود را عنبراندود کرد. گاهش چون ملک سلیمانی به ملک دست راست می سپارد تا خاتم دست چپ گرداند. گاهش چون حرز محمدی به ملک دست چپ می دهد تا تعویذ دست راست سازد» (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۳۱۶ و ۳۱۷).

ص ۱۹۳ و ۱۹۴: «سینه، سفینه غصه هاست از دست مشتی حشوی لقب وحشی نسب سابعی مقال سبعی خصال

دندهاد بدنژاد ... قومی دیگر ناجنس جنس خلف جلف نحس نجس بلید پلید، مرتد مرید...».

در نسخه بدل به جای «قومی»، «جوقی» آمده که ضبط اصیل است. خاقانی «جوقی» را در شواهدی به همراه مشتی آورده است: «[و] مشتی افاک سفاک و جوقی هتاک فتاک در گرداب ادبار غرق شدند، فبطل ما کانوا یصنعون» (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۱۷ و ۱۶) و «اگر این مدت از تلوث مشتی کفره فجره، جوقی خلف جلف نحس نجس که "لا یبالی بهم و لایوبه لهم بین الخافقین ما ذاقه" بود، الحمدلله که چون صباء صفاء وزیدن گرفت، آن همه در هوای مدت هباء منتشر شد» (همان: ۲۵۶). در دیوان نیز گفته است:

زاین نکته های بکرنند آبستان حسرت مشتی عقیم خاطر، جوقی سقیم ابتر

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۹۴)

حسن یوسف را حسد بردند مشتی ناسپاس قول احمد را خطا گفتند جوقی ناسزا

(همان: ۱۸)

ازین مشتی سماعیلی ایام وزین جوقی سرائیلی برزن

(همان: ۳۱۹)

ص ۱۹۴ و ۱۹۵: «جوقی دیگر چون باد پراکنده، وز باد پراکنده تر. مغزها غراره غرور، دلها تنوره نار طمع.

مذبوح بی سکین، مجروح بی تسکین...».

بنا بر نسخه بدل در نسخه شهید علی پاشا بخش پایانی کلام چنین است: «بیروح بی تمکین، مجروح بی تسکین، مذبوح بی سکین». به نظر می رسد «بیروح» که در نسخه سپهسالار نیز آمده است، تصحیف و بدخوانی «بیروح» باشد.

«بی تمکینی» بیروح (بیروح الصنم، استرنگ، مردم گیا، مهرگیا) به سبب گیاه بودن آن است. در دیوان گفته است:

نشوی آنکه حاسدان گویند کاین همه زر چرا فرستادی

نفخه روح اول البشر است که به مردم گیا فرستادی

(همان: ۳۱۹)

بسی نماند که بیروح در زمین ختن سخن سرای شود چون درخت در وقواق

(همان: ۲۳۴)

در بیت دیگری آمده است:

لاف از آن روح توان زد که به چارم فلک است نه ازین روح که در تبّت و یغما بینند

(همان: ۹۹)

نسخه مجلس در مصراع دوم «نه ز بیروح» ضبط کرده است (خاقانی شروانی، بی تا: ۳۲). شباهت این گیاه به انسان مشهور است، چنان که در واژه «مردم‌گیا» نیز دیده می‌شود. در فرهنگ جهانگیری آمده است: «نباتی است شبیه به آدمی که در زمین چین روید، گویند که نگونسار بود، چنان که ریشه‌اش به منزله موی سر باشد و نر و ماده دست‌ها در گردن هم محکم ساخته باشند و نر را پای راست بر پای چپ ماده افتاده و ماده را برعکس آن...» (جمال‌الدین انجو، ۱۳۵۹: ذیل سترنگ). در ختم الغرایب گفته است:

جانم چو ز مردم است رنجور از مهرگیسا، بترسم از دور

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷: ۱۷۴)

در بیتی از دیوان، جوزا (دویبکر) را با توجه به شکلی که منجمان برای این صورت فلکی ترسیم می‌کرده‌اند، به دو «بیروح الصنم» تشبیه کرده است:

نقش جوزا چون دو مغز اندر یکی جوز از قیاس یا دو بیروح الصنم در یک مکان انگیخته

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۳۹۵)

در قصیده مشهور خود نیز خصمانش را به «مردم‌گیا» تشبیه کرده است و گفته است:

من همی در هند معنی راست همچون آدمم وین خران در چین صورت کوژ چون مردم‌گیا

(همان: ۱۸)

ص ۲۰۲ و ۲۰۳: «گویند که چون روز عالم سرآید، آفتاب از جانب مغرب برآید. این مسئله است. دانی چه کنم؟ کبوتر این نامه هم آفتاب بهتر که کبوتر زرین‌بال است. صد هزار خرمن ارزن‌ریزه که ذرات می‌گویند، زیر زرین‌بال دارد. هر ماه به برجی وقوف سازد و در هوای عالم طیران کند؛ معلق زند؛ آب شور از دریا به منقار بالا می‌کشد؛ دانه زرد از سر منقار بر زمین ریزد؛ آب و دانه دست عیسی دهد. کبوترخانه در روضه بیت‌المعمور دارد. گه‌گه در بیضه بیت‌الحرام بیضه زرین نهد. با همگان کبوترآسا مهربانی نماید. بر در غار غوربینان که مردمه چشم‌اند، در پرده عنکبوتی نشیند. نامه به سواد دیده دل بر بیاض چهره عقل بنویسم، زیر این کبوتر بندم تا برساند به کعبه مکارم عروه مکرّم بارگاه عالی و پیشگاه معالی حضرت علیا...».

در نسخه بدل به جای «زیر این کبوتر بندم»، «زر برین کبوتر» آمده است که به نظر می‌رسد ضبط اصیل باشد. زربستن بر پای کبوتران نامه‌بر مرسوم و مشهور بوده است:

چون کبوتر رفته بالا و آمده بر پای خویش بسته زر تحفه و خطّ امان آورده‌ام

من کبوترقیمتم بر پای دارم سرریها آن قدر زری که سوی آشیان آورده‌ام

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۵۶)

آمد کبوتر تو و نامه رساند و گفت	پیش از کبوتر آمدن از در درآیمت
بر بسته زر چهره به پای کبوترت	سینه کنان چو باز گشاده پر آیمت
	(همان: ۵۷۳)
نالہ مرغی است پیر نامه بر غصه ما	مرغ را نامه سربسته به پر بر بندیم
بس سبک مهر ای مرغ که می نامه بری	تا ز رخ پای تو را خرده زر بر بندیم
	(همان: ۵۴۲)

معموری در شرح خود می نویسد: «مقرر است که بر پای کبوتران نامه بر حلقه ای از زر می بندند که اگر در جایی به دام افتند، بدانند که از نوع اعلاست و آن را ضایع نسازند» (معموری، بی تا: ۱۴۲).

ص ۲۰۳: «و جواهر ثنای بالغ که یاقوت کان مودت است، علی رؤس ملء فم النفس، چندان می باشد که هنوز آن پختگان آفتاب اخلاص از حقه حقیقت که دل است، به دست چنگال زبان و دلال بیان ناداده، رسته رسته جوهریان دقایق به سمع، و صیرفیان حقایق به طبع در ربایندش».

در نسخه بدل به جای «چنگال زبان»، «حکاک زبان» آمده است که به نظر می رسد ضبط برتر باشد. چنان می نماید که در حوزه تشبیه و در جایگاه مشبّه به، «حکاک بر «چنگال» ترجیح دارد. عناصر دیگر تصویری کلام نیز این ضبط را تأیید می کنند.

ص ۲۵۱ و ۲۵۲: «خادم مخلص که از زمین مذلت به آسمان عزت رسانیده آن حضرت است، آستان معلی را که آسمان، زمین او زبید، آسمان وار همه تن کمر شده، به پرگار دهان و نقطه دل چون پرگار به گاه نقطه نهادن، زمین می بوسد و سلام و خدمت چندانکه در جگر آسمان ننگنجد و سده زمین برتابد، علی التواتر می فرستد و می گوید که تا آسمان چون دایه خودکامه کبودجامه می نماید، که سحرگاه از صبح، گریبان دریده دارد و ماتمی نبوده و هر شامگاه از شفق، دامن خون آلوده نماید و مصافی نرفته و هر نیم شب سیاه صد هزار قطره شیر سپید بر جامه نماید و پستان پدید نه و پیکر زمین را چون کودکی سیاه چرده در کنار دارد و معانقه نه، بساط آسمان بسطت مجلس عالی از آرایش غبار زمین حوادث صافی و صحنی باد. این خدمت که به سواد حدقه بر بیاض چشم مرقوم شد، بلکه به مراد دل بر بیاض جان، بلکه به سواد دیده بصیرت، بر بیاض چهره عقل، و به جبل الوریذ سحا بسته آمد و به موم خاطر که از شهد امانی بازمانده است، مهر کرده شد. و اگر یمین و یسار را قدرت بودی، یمین الله که به سواد دوده شب بر بیاض صفحه روز نشتمی و به زورشته آفتاب سحا بستمی و به موم ستارگان که پیرامن طشت شمع ماه سیلان شمع را ماند، مهر کردمی و به دست آفتاب دادمی تا به جوار معلا مجلس عالی رسانیدی».

این عبارات از نامه چهل و دوم، تکرار بخشی از نامه نخست منشآت است که به امام ناصرالدین ابواسحاق ابراهیم باکویی نوشته شده است (ر.ک: خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۲ و ۳). این نامه فقط در یکی از دست نویس های نسخه شهید علی پاشا آمده است. به نظر می رسد مصحح از این تکرار آگاهی نداشته است؛ زیرا نه در این باره اشاره ای آمده است و نه اینکه اغلاط بخش حاضر را بر اساس نامه نخست، اصلاح کرده اند. نمونه های تکرار در منشآت شواهد زیادی دارد، اما به دو سه خط بیشتر نمی رسد. از این رو به سادگی نمی توان درباره این میزان تکرار سخن گفت.^{۱۳}

در نامه نخست به جای «پرگار دهان» در عبارت «به پرگار دهان و نقطه دل چون پرگار به گاه نقطه نهادن، زمین

می‌بوسد»، «نیم‌دایره لب» آمده است که ضبط بهتری است. پذیرش «پرگار دهان» اصالت تصویری کلام را مختل می‌کند. ترکیب «مراد دل» در این بخش، جای «سواد دل» را گرفته است که اصالت آن نیازی به توضیح ندارد. یک شاهد نیز وجود دارد که به نظر می‌رسد ضبط متن اخیر، بهتر است: «و اگر یمین و یسار را قدرت بودی، یمین الله که به سواد دوده شب بر بیاض صفحه روز نبشتمی». در نامه نخست، «یسار قدرت» آمده است و به نظر می‌رسد «یسار» زاید باشد؛ زیرا حضور «یسار» تناسب بدیعی و تقارن کلام، یعنی تضاد و قرینه‌سازی تعمّدی بین «یمین» و «یسار» را از بین می‌برد. این اختلاف در نسخه‌بدل‌های نامه نخست ذکر نشده است.^{۱۴}

ص ۳۰۲: «و خداوند سرخیل کواکب است. عریان‌پیکری که هیچ پوشش ندارد، حسدش آید که اشخاص خاکیان جامه پوشند و شاه افلاکیان برهنه ماند»

سخن درباره «برج اسد» است و اینکه چرا در هنگام فرارگرفتن قمر در منازل این برج، پوشیدن جامه نو جایز نیست: «در وقت خبردادن که قمر به اسد است، نان سرد سمین در دهان گرم شیر است. جامه نو نشاید پوشید که آفات، توگد کند» (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۳۰۱)^{۱۵}. به نظر می‌رسد در ضبط بخش نخست کلام، افتادگی وجود داشته باشد؛ زیرا «برج اسد»، خانه خورشید است و هم خورشید است که ربّ روز این برج است، چنان که مراد از سرخیل کواکب جز آفتاب نیست: «یا لبلاب بر لب لب آب با سرخیل کواکب گیتی تاب که یوسف مصر چهارم افلاک است و روزی ده اخوت اجرام علوی و سفلی لاف معاشرت تواند زد» (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۴۱ و ۴۲). از این رو باید کلام چنین باشد: «و خداوند او / وی / ش سرخیل کواکب است». خاقانی خود در ادامه سخن گفته است: «چه عجب که شیر، خداوند خویش دوست دارد ...».

ص ۳۱۱: «لاجرم اگر به چشمه کوثر نمی‌توان رسید، به سرچشمه نیل شفاء الغلیل حاصل می‌شود. و اگر به حضرت یوسف صدیق راه نمی‌توان برد، به مشاهده ابن‌یامین جلاء البصر می‌توان داد. و اگر از اتراب خدم بر تراب نمی‌توان شد، هم‌رضاع خدمت رضا می‌توان گشت».

در این بخش از کلام «بر تراب» باید تحریف «بوتراب» از کنیه‌های حضرت علی^(ع) باشد. در جای دیگری از منشآت گفته است: «به دعایی که یادگار نفس معدود و غمگسار نفس مردود خادم است و به اخلاص و خلاص هم‌رضاع همت رضا و هم‌تراب حرمت بوتراب است» (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۲۰۳). در دیوان نیز تناسب بدیعی بین بوتراب و اتراب در نظر شاعر بوده است:

به بوتراب که شاه بهشت قنبر اوست فدای کعب و ترابش، کواعب و اتراب

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۵۱)

حمدالله مستوفی ذیل حوادث سال دوم هجری می‌گوید: «پیغمبر^(ص) در جمادی‌الأول بر عزم کاروان بیرون رفت تا به موضعی که آن را «ذات‌العشیره» خوانند. چندان که در بیابان گشتند از کاروان خبری نبود. با قوم بنی‌جهم، صلح کردند و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را آنجا «ابوتراب» کنیت فرمود و جهت آنکه علی خفته بود و گرد بر رویش نشسته، پیغمبر^(ص) به ردای خود گرد ازو پاک کرد و ابوتراب خواند (حمدالله مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۲۴)، رک: (ثعالبی، ۱۳۷۶: ۲۴)، (ابن‌العدوی، ۱۴۱۶: ۱۳۹)، (پیشوایی و رباط جزی، ۱۳۸۸: ۱۲۳-۱۵۲)، (شکوهی، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۹)، (میرشریفی، ۱۳۷۵: ۱۶۸-۱۷۳).

ص ۳۲۲: «و ید بیضا که عسکر منصور نمودست تا ید بیضا و عسکر به بعد الصیت مشهور شود».

به نظر می‌رسد «ید» دوم زاید و یا تحریف واژه دیگری مانند «حد» باشد. شواهد دیوان، نظر نخست را تأیید می‌کنند:

خود کم‌ترین نثار بهایست عید را بیضا و عسکر از ید بیضای عسکرش

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۲۵)

فتح آن چنان کند ید بیضای عسکرش کآسیب آن به عسکر و بیضا برافکنند

(همان: ۱۳۸)

ص ۳۲۳: «و از هر مگس، عسل مصفی و از هر کرم، دیبای فضااض تمنی نتوان کرد. نعم از هر گیاه، سنبل الطیب و از هر خاشاک سنبله و طیب چشم نتوان داشت».

چنان می‌نماید که تحریفی در بخش دوم کلام راه یافته است و اصل آن می‌تواند به این صورت باشد: «نعم از هر گیاه، سنبل الطیب و از هر خاشاک سنبله طیب چشم نتوان داشت». در جای دیگری از منشآت نیز آمده است: «با چراگاه تربت موخش وحش پرورد، آهوان انسی تبت انس نتوانند گرفت که به جای سنبله طیب و سنبل الطیب، بیش و درمنه بینند و به عوض قرفلستان و^{۱۶} زریون، شبرم و مازریون یابند» (خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۷۵).^{۱۷} در این عبارت بعید نیست که «رطیب» زاید باشد. در نامه دیگری نیز گفته است: «اما چون روز دولت به آخر آید، صورت حال حادث شود که همه ایجاب، سلب و همه ابریز، قلب و همه تفریط، سبک گردد و از سنبله طیب و سنبل الطیب خامه و خاطر مقدس صدر خراسان علاءالدین شبرقانی شبرق و شبرم زاید» (همان: ۳۱۰). شاید با توجیهاتی بتوان ضبط «سنبله رطیب» را برتر دانست.

۳- نتیجه‌گیری

این جستار بدون آنکه در پی بررسی کامل و موشکافانه باشد با پژوهش و بررسی، بعضی از غلط‌ها و کاستی‌های منشآت خاقانی به تصحیح محمد روشن را به صورت انتقادی تصحیح کرد. به طور کلی، اساس این تصحیحات بر معیارهای اصیلی مثل اصالت تصویری، اصالت لفظی و بدیعی و نیز اصالت قرینه‌بودن استوار است که تحقیق و تأمل در دیوان و آثار دیگر خاقانی، کارآمدی و لزوم آنها را تأیید کرده است.^{۱۸} از این رو این پژوهش نشان می‌دهد که آشنایی بیشتر با فکر و سبک شخصی خاقانی و نیز توجه مناسب به دیوان و ختم الغرایب می‌تواند به پیراستگی و پاکیزگی بیشتر منشآت بیانجامد. بدیهی است که یافتن نسخه‌های تازه و معتبر می‌تواند تأثیر این کار را دوچندان کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: (فروزانفر، ۱۳۶۹: ۶۲۹ و ۶۳۰)، (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۳۱۵)، (صفا، ۱۳۶۸: ج ۲: ۷۷۹).
۲. بخشی از نثر عربی خاقانی را می‌توان در منشآت باز یافت (ر.ک: خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۱۷۵ و ۱۷۶).
۳. خاصه پس از ترک شروان و اقامت در تبریز، چنان که در منشآت نیز بدان اشاره کرده است (ر.ک: خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۱۷۰).
۴. در نامه‌ای به دو دامادش، شهاب‌الدین و مشیدالدین از این واقعه سخن گفته است (ر.ک: خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۲۸۵ و ۲۸۶).
۵. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: (کندلی هریسچی، ۱۳۴۳).
۶. درباره این رودخانه بنگرید به: (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۰۷ و ۳۰۸)، (حمدالله مستوفی، ۱۳۸۹: ۲۱۸)، (مقدسی، ۱۳۸۶: ۵۶۴)، (طوسی،

۱۳۸۷: ۱۱۰ و ۱۱۱)، (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ج ۱: ۱۶۱)، (لسترنج، ۱۳۹۰: ۱۹۰-۱۹۳).

۷. «خواره» قرص رنگینی از نان (یا کلوچه؟) بوده است. در *قصص الأنبياء* نیشابوری آمده است: «و گویند زن موسی هر روز نان خواره و مرغ بریان یافتی بر بالین خویش» (نیشابوری، ۱۳۸۶: ۱۶۵). گویا گزارش فرهنگ‌ها چندان دقیق نیست. ر.ک: (بلیانی، ۱۳۶۴)، (تبریزی، ۱۳۶۲)، (نقیسی، ۱۳۵۵)، (دهخدا، ۱۳۷۳)، (معین، ۱۳۸۵)، (سجادی، ۱۳۸۲: ذیل خواره).

۸. در ادامه از ضبط این عبارت سخن گفته می‌شود.

۹. درباره این اصطلاحات بنگرید به: (قطان مروزی، ۱۳۹۰: ۶۹)، (بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۱۷)، (مسعودی بخاری، ۱۳۸۲: ۴۳-۴۵)، (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۹۷)، (ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۶۳)، (مسعودی بخاری، ۱۳۸۲: ۸۱)، (خوارزمی، ۱۳۸۹: ۲۱۱).

۱۰. به نظر می‌رسد که «یک‌دانه» در اینجا به معنی «دُر یا گوهر» بی‌مثل و مانند، گوهر بی‌نظیری باشد (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل یک‌دانه). ظاهراً با «یک‌دانه» در بیت ذیل از دیوان می‌تواند تفاوت معانی داشته باشد:

مهره از بازو و معجز ز جبین بازکنید یاره از ساعد و یک‌دانه ز بر بگشاید

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۸۹)

۱۱. بعید نیست در این عبارت یک افتادگی نیز وجود داشته باشد، زیرا شمار «نه» در آن وجود ندارد.

۱۲. گویا صورت اصیل «اعنی» باشد. در جای دیگری آمده است: «خدمتی که در طی آن اضباره‌ای مرقوم کرده می‌شود، از سر انتظام احوال صادر است از بیضه خیر البلاد و روضه خیر العباد اعنی خطه در بند عمر الله ارکانها و عمر سکانها، از مجاورت ذوره علیا و عروه و ثقی اعنی برج کسری که برج سعادت شمس الهدی بوده است اعنی الشیخ الامام، حجه الاسلام ابن‌سیمگر مد الله ظله» (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۲۹۳) و نیز: «این تحیت صادر است ازین صوب ناصوابی و خطه بی‌خطری، مکمن ظلم و مسکن نفاق، وبال‌خانه افاضل و بیت‌الشرف سفهاء، اعنی شروان شر البقاع و او حشها...» (همان: ۱۹۲).

۱۳. بنگرید به: (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۳۲۸؛ ۹۵ و ۲۷۶؛ ۲۲ و ۳۳۰).

۱۴. غفار کندلی نیز در یکی از مقالات خود متن این نامه را بر اساس همان نسخه شهید علی پاشا آورده است. او نیز تکراری بودن این بخش را در نیافته است (کندلی هریسچی، ۱۳۵۲: ۴۴۶-۴۵۰).

۱۵. در مدخل منظوم آمده است:

ماه اندر سیر چون جرم افگند بر برج شیر نیک باشد عهدبستن، شغل بگرفتن نیز

فصد و کار آتش و حاجت ز شاهان وار برای تاجداران روی تخت آراستن

بیع ترکان خطایی اندر او عین رضاست لیک نوپوشیدن و عزم سفر کردن خطاست

(خجندی، ۱۳۸۴: ۱۶۳)

در *نزهت‌نامه* علایی نیز چنین آمده است: «حذر باید کرد از جامه‌بریدن چون قمر در برج‌های ثابت باشد خاصه برج اسد» (رازی، ۱۳۶۲: ۳۸۹).

۱۶. در متن «و» محذوف است.

۱۷. پیوند «سنبل» و «آهو» در این است که گفته‌اند: «آن آهو که سنبل و بهمنین می‌خورد، مشک از آن تولد می‌کند» (طوسی، ۱۳۶۳: ۲۴۸) و: «سنبل خورد و بهمن و گیاهی کی آن را هندکه خوانند. این دابه از زمین تبت رحلت کند، به زمین هندوستان آید و چرا کند و بهمن و سنبل خورد بازگردد» (طوسی، ۱۳۸۷: ۵۹۹). در دیوان آمده است:

با نظم و نثر خاطر خاقانی طبع کشاجم از در لگ باشد

با سنبلی که آهوی چین خاید عطر پلنگ مشک چه سگ باشد
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۶۷)
سنبستان خطم خشک نگشته است هنوز به من آید که آهوی خطایید همه
(همان: ۴۰۶)

۱۸. دربارهٔ این معیارهای نویافته بنگرید به: (مهدوی فر، ۱۳۹۱ الف: ۱۷۵-۱۹۶)، (مهدوی فر، ۱۳۸۹: ۸۷-۱۱۵).

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن الأثیر، مجد الدین المبارک بن محمد. (۱۳۶۷). *النهایه فی غریب الحدیث و الأثر*، تحقیق محمد الطنّاجی و طاهر احمد الزواری، قم: اسماعیلیان، چاپ چهارم.
- ۳- ابن بطال، علی بن خلف. (۱۴۲۳). *شرح صحیح البخاری*، تحقیق ابوتیمیم یاسر بن إبراهیم، الطبعة الثانیة، الرياض: مکتبه الرشد.
- ۴- ابن العدوی، اَبی عبد الله مصطفی. (۱۴۱۶). *الصحیح المسند من فضائل الصحابه*، الطبعة الأولى، دار ابن عفان.
- ۵- ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی تا). *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- ۶- ابونصر قمی، حسن بن علی. (۱۳۷۵). *المدخل الی علم احکام النجوم*، مترجم ناشناخته، تصحیح جلیل اخوان زنجان، تهران: میراث مکتوب و علمی و فرهنگی.
- ۷- انوری، حسن. (۱۳۸۶). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن، چاپ چهارم.
- ۸- بلیانی، تقی الدین اوحدی. (۱۳۶۴). *سرمه سلیمانی*، تصحیح محمود مدبری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۹- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. (۱۳۶۳). *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۱۰- ----- (۱۳۸۶). *التفهیم لاوائل صناعه التنجیم*، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: نشر هما.
- ۱۱- پیشوایی، مهدی و مجید رباط جزی. (۱۳۸۸). «نقد و بررسی گزارش‌های وارده دربارهٔ کنبهٔ ابوتراب»، *تاریخ درآینه پژوهش*، سال ششم، شماره سوم پاییز، ۱۲۳-۱۵۲.
- ۱۲- تبریزی، محمدحسین. (۱۳۶۲). *برهان قاطع*، تصحیح محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- ثعالبی، عبدالملک بن محمد. (۱۳۷۶). *ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب*، پارسی برگردان رضا انزابی نژاد، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۴- جمال الدین انجو، حسین بن حسن. (۱۳۵۹). *فرهنگ جهانگیری*، جلد اول و دوم، ویراستهٔ رحیم غفیفی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم.
- ۱۵- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر. (۱۳۸۶). *فرخ‌نامه*، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۱۶- حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله خوافی. (۱۳۷۵). *جغرافیای حافظ ابرو*، تصحیح صادق سجادی، تهران: میراث مکتوب و بنیان.
- ۱۷- حسینی، محمد مؤمن. (بی تا). *تحفه حکیم مؤمن*، تهران: کتابفروشی محمودی.
- ۱۸- حسینی الزبیدی، سیدمحمد مرتضی. (۱۴۲۲). *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق مصطفی حجازی، الجزء

السابع و الثلاثون، الكويت.

۱۹- حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر. (۱۳۸۷). تاریخ‌گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.

۲۰- ----- (۱۳۸۹). نزهة القلوب، تصحیح گای لسترنج، تهران: اساطیر.

۲۱- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۸۷). تحفه العراقین (ختم‌الغرایب)، تصحیح علی صفری آق‌قلعه، تهران: میراث مکتوب.

۲۲- ----- (۱۳۷۴). دیوان، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار، چاپ پنجم.

۲۳- ----- (بی‌تا). دیوان، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۹۷۶.

۲۴- ----- (بی‌تا). کلیات خاقانی، نسخه خطی کتابخانه ملی فرانسه، شماره PERS 1816.

۲۵- ----- (بی‌تا). منشآت حکیم خاقانی، میکروفیلم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (از نسخه شماره ۶۰۰ کتابخانه لالا اسماعیل)، شماره ۶۶۹.

۲۶- ----- (۱۳۸۴). منشآت خاقانی، تصحیح محمد روشن، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.

۲۷- خجندی، عبدالجبار. (۱۳۸۴). مدخل منظوم، ضمیمه تنگلوشتا، تصحیح رحیم رضازاده ملک، تهران: میراث مکتوب.

۲۸- خوارزمی، محمد بن احمد. (۱۳۸۹). مفاتیح‌العلوم، ترجمه سید حسن خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.

۲۹- دمیری، کمال‌الدین. (بی‌تا). حياه الحيوان الكبرى، بیروت: دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التاريخ العربی.

۳۰- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.

۳۱- رازی، شهردان بن ابی‌الخیر. (۱۳۸۲). روضه المنجمین، تصحیح جلیل اخوان زنجانی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی / میراث مکتوب.

۳۲- ----- (۱۳۶۲). نزهت‌نامه عالی، تصحیح فرهنگ جهانپور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۳۳- روشن، محمد. (۱۳۸۴). «خاقانی و منشآت او»، حافظ، شماره بیست و سوم، بهمن، ۴۷-۴۹.

۳۴- سجادی، سید ضیاء‌الدین. (۱۳۸۲). فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی، تهران: زوار، چاپ دوم.

۳۵- شکوهی، علی‌اصغر. (۱۳۸۷). أسماء و ألقاب امیر المومنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه (بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی)، چاپ دوم.

۳۶- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۶۳). تنسوخ‌نامه ایلیخانی، تصحیح سیدمحمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم.

۳۷- طوسی، محمد بن محمود. (۱۳۸۷). عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

۳۸- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۸). تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس، چاپ نهم.

۳۹- صوفی، عبدالرحمان بن عمر. (۱۳۸۱). صورالکواکب، ترجمه خواجه نصیرالدین طوسی، به کوشش بهروز مشیری، تهران: ققنوس.

- ۴۰- عقیلی خراسانی، محمدحسین بن محمد. (۱۳۷۱). مخزن الأدویه، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم.
- ۴۱- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۹). سخن و سخنوران، تهران، خوارزمی، چاپ چهارم.
- ۴۲- قزوینی، زکریاء بن محمد. (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مراد بن عبد الرحمان، تصحیح سید محمد شاهمرادی، جلد دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۴۳- ----- (بی تا). عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، تصحیح نصرالله سبوحی، بی جا: بی نا.
- ۴۴- قطان مروزی، حسن بن علی. (۱۳۹۰). گیهان شناخت، تصحیح علی صفری آق قلعه، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۴۵- کندلی هریسچی، غفار. (۱۳۷۴). خاقانی شروانی: حیات، زمان و محیط او، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴۶- ----- (۱۳۵۲). «خاقانی شروانی و خاندان اتابکان آذربایجان»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال بیست و پنجم، شماره مسلسل صد و هشتم، زمستان، ۴۲۷-۴۶۷.
- ۴۷- ----- (۱۳۴۳). «دربارۀ نامه‌های خاقانی»، فرهنگ ایران زمین، جلد دوازدهم، ۳۲۹-۳۳۹.
- ۴۸- لسترنیج، گای. (۱۳۹۰). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.
- ۴۹- مسعودی بخاری، شرف‌الدین محمد. (۱۳۸۲). جهان دانش، تصحیح جلیل اخوان زنجانی، تهران: میراث مکتوب.
- ۵۰- مصفی، ابوالفضل. (۱۳۸۸). فرهنگ اصلاحات نجومی (همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۵۱- معموری، عبدالوهاب بن محمد. (بی تا). شرح دیوان خاقانی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۱۵۶۲.
- ۵۲- معین، محمد. (۱۳۸۵). فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چاپ بیست و سوم.
- ۵۳- مقدسی، محمد بن احمد. (۱۳۸۵). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: کومش، چاپ دوم.
- ۵۴- مهدوی فر، سعید. (۱۳۹۱ الف). «اصالت تصویری مهمترین معیار در تصحیح دیوان خاقانی»، بوستان ادب، سال چهارم، شماره اول (پیاپی یازدهم)، بهار، ۱۷۵-۱۹۶.
- ۵۵- ----- (۱۳۹۰ الف). «تصحیح تحریفی از منشآت خاقانی»، گزارش میراث، دوره دوم، سال پنجم، شماره ۴۷ و ۴۸، مهر-دی، ۱۶-۱۸.
- ۵۶- ----- (۱۳۸۹). «دو معیار نویافته در تصحیح دیوان خاقانی»، معارف، دوره بیست و چهارم، شماره یکم (فروردین تا تیر) و شماره دوم (مرداد تا آبان)، ۸۷-۱۱۵.
- ۵۷- ----- (۱۳۹۱). «کاستی عمده گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی»، گزارش میراث، ضمیمه شماره سوم، زمستان، ۱۳۳-۱۵۲.
- ۵۸- ----- (۱۳۹۰ ب). «گذری بر تحفه العراقین (ختم‌الغرایب) خاقانی شروانی به کوشش علی صفری آق قلعه»، آینه میراث، دوره جدید، سال نهم، شماره دوم (پیاپی ۴۹)، پاییز و زمستان، ۲۰۹-۲۶۵.

۵۹- میرشریفی، سید علی. (۱۳۷۵). «کنیه ابوتراب، افتخار امیر المؤمنین (ع)»، میراث جاویدان، سال چهارم، شماره یکم، بهار، ۱۶۸-۱۷۳.

۶۰- نفیسی، علی اکبر. (۱۳۵۵). فرهنگ نفیسی، تهران: خیام.

۶۱- نیشابوری، ابوسحاق. (۱۳۸۶). قصص الأنبياء، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.